



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدّم صلاة دوم بر اول در صورت کفایت وقت در آخر وقت برای یک نماز (عروه ج ۱ ص ۵۳۶، مسأله ۱۵): «اذا ارتفع العذر المانع من التكليف في آخر الوقت فان وسع للصلايتين وجبتا، وان وسع لصلاة واحدة أتى بها، وان لم يبق الا مقدار ركعة وجبت الثانية فقط، وان زاد على الثانية بمقدار ركعة وجبتا معا، كما اذا بقي الى الغروب في الحضر مقدار خمس ركعات، وفي السفر مقدار ثلاث ركعات، او الى نصف الليل مقدار خمس ركعات في الحضر، واربعة ركعات في السفر، ومنتهى الركعة تمام الذكر الواجب من السجدة الثانية، واذا كان ذات الوقت واحدة كما في الفجر يكفي بقاء مقدار ركعة».

عرض کردیم: وقتی مکلف در آخر وقت صلاة متذکر شود یا از خواب بیدار شود، عمداً و متعمداً قبل از آن صلاتش را نخوانده باشد، قبل از غروب که می خواهد صلاة ظهر و عصر را بخواند اگر متمکن باشد هر دو نماز را قبل از غروب شمس بخواند، متعین می شود که صلاة ظهر را ابتداءً و صلاة عصر را بعد اتيان کند، و اگر به اندازه پنج رکعت به غروب شمس باقی مانده است، صلاة ظهر را می خواند، در آن یک رکعتی که به غروب شمس باقی مانده است، صلاة عصر را می خواند «و من ادرك ركعة من الوقت فقد

ادركها» هر دو صلاتش صلاة ادائی می شود، این در حال حاضر بود. لکن در حال سفر که ظهرین قصر می شود، اگر چهار رکعت به غروب شمس باقی مانده است، صلاة ظهر و عصر را می خواند. چون مجموعش چهار رکعت است و اگر سه رکعت به غروب شمس باقی مانده است، صلاة ظهر را می خواند و یک رکعت از صلاة عصر در وقت واقع می شود و قاعده «من ادرك» شامل او می شود و هر دو صلاة حکماً در وقت واقع می شوند. اما اگر به اندازه چهار رکعت به غروب شمس باقی مانده، در جایی که مکلف حاضر است، یا به اندازه دو رکعت باقی مانده است، در جایی که مکلف مسافر است و حاضر نیست، گفتیم: صلاة عصر را باید بخواند. حاضر در آن چهار رکعت که وقت باقی مانده صلاة عصر را می خواند، ظهر ساقط است. و مسافر هم اگر دو رکعت به غروب شمس باقی مانده است، صلاة عصرش را می خواند، این را سابقاً گفتیم.

وجهی که سابق ذکر کردیم، این است که می گفتیم: شارع برای صلاة ظهر و عصر وقتی را تعیین کرده است من حیث المبدأ و المنتهاء، وقتی زوال شمس از دایرة نصف النهار شد و ظهر شد، هر دو صلاة واجب می شود. وقت این دو صلاة از زوال شمس است تا غروب شمس، و لکن در این مدت وقتی که مکلف، هشت رکعت را بخواند - چون واجب است تمام صلاة در وقت خوانده شود - لازمه این تحدید این است که چهار رکعت به غروب شمس مانده، باید از صلاة ظهر فارغ بشود، دو تا نماز است که هشت رکعت است. مقتضای تکلیف به هر دو تا و تعیین وقت، این است که قبل از این که چهار رکعت به غروب شمس بماند، باید از صلاة ظهر فارغ بشود. وقتی که مکلف از ظهر فارغ شد، در ما بقی صلاة عصر را می خواند. اما اگر صلاة ظهر را نیاورد، گفتیم: وقت صلاة ظهر تمام شده است. چون مقتضای تحدید به وقت، این است که چهار رکعت به غروب شمس باقی مانده، باید فارغ از ظهر بشود. صلاة ظهر فوت می شود، چون وقتش تمام شده است. صلاة عصر را می خواند و صلاة عصر هم که مشروط است که باید بعد از صلاة ظهر بخواند، در آن وقتی که اداء مکلف به صلاة ظهر بشود. مفروض این است تکلیف ساقط شد، قضا شد. روی این اساس گفتیم: صلاة عصر را اتیان کند. اگر

کسی گفت: من این را قبول ندارم که شما می‌گویید: باید رکعت آخر صلاة عصر را قبل از غروب تمام کند، رکعت ثالثة صلاة عصر را باید در آن وقتی که به مقدار یک رکعت مانده تمام کند، رکعت دومی را دو رکعت مانده تمام کند، رکعت اولی را سه رکعت مانده تمام کند، صلاة ظهر را چهار رکعت مانده تمام کند.

می‌گوییم: اگر قبول ندارید، وجه دیگری می‌گویم که سابقاً نگفته بودم. آن وجه دیگر این است که روایات دلالت کرده است بر اینکه وقتی صلاتین مترتبتین بر عهده مکلف بشود، و وقت فقط برای یکی بماند، چهار رکعت به غروب شمس، یا چهار رکعت به نصف اللیل مانده، یا چهار رکعت به طلوع فجر مانده، چون صلاة مغرب و عشاء آن وقتی که زن حیض یا نائم است، و قش تا طلوع فجر است. روایات دلالت کرده است بر اینکه وقتی که بر عهده مکلف صلاتین مترتبتین واجب شد و وقت وافی نشد الا لإحدیهما، باید صلاة دومی را اتیان کند. همان روایاتی که سابقاً از آنها به صحیحه عبدالله بن مسکان و صحیحه ابی بصیر تعبیر می‌کردیم.

در صحیحه عبدالله بن مسکان^(۱) دارد: «و عنه» یعنی محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد «عن فضالة، عن ابن مسکان، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان نام رجل أو نسی» اگر مردی در خواب ماند یا یادش رفت که «ان یصلی المغرب و العشاء الآخرة، فان استيقظ قبل الفجر قدر ما یصلیها کلتیها فلیصلهما» هر دو را بخواند «و ان خاف ان تفوته احدهما فلیبدأ بالعشاء الآخرة» عشاء آخره را شروع کند، آن یکی را بعد اتیان کند. سابقاً گفتیم: از این صحیحه مبارکه استفاده می‌شود کسی که در خواب مانده است، یا عذر داشته یادش رفته بود، وقت صلاة مغرب و عشاء تا طلوع فجر است و گفتیم: این صحیحه دلالت می‌کند که این اتیان ادائی است. چرا؟ چون اگر قضا بود - صاحب وسائل احتمال داده که این روایات ممکن است بعد از انتصاف اللیل الی طلوع الفجر قضا باشد - گفتیم: این احتمال ضعیف است. یعنی موهون است. چرا؟ چون اگر هر دو تا قضا بود،

۱- وسائل الشیعة، ج ۳، ابواب المواقیت، باب ۶۲، ح ۴.

باید آن وقتی که به اندازه یک صلاة به طلوع فجر مانده، اول مغرب و بعد عشاء را اتيان بکند. چون که قضا است. صلاتینی که در ادای آنها ترتیب شرط است، هر دو تا قضا بشوند، قضایش را هم باید به ترتیب اتيان کنند. کسی که مغرب و عشاء یک شبی از او فوت شده، قضا که می‌کند اول باید مغرب را قضا بکند. اگر اوّل عمداً و متعمداً عشاء را قضا کرد، محکوم به بطلان است.

قضای ما فات باید در صلاتین مترتبین کما فات باشد، به رعایت شرطش باشد. بدانجهت می‌گفتیم: اگر قبل از طلوع فجر، صلاتین قضا باشد همان طور که صاحب وسائل و دیگران می‌گویند، امام علیه السلام می‌فرمود: وقتی که به اندازه یک صلاة وقت دارد، باید مغرب را بخواند. چون قضای عشاء شرط دارد که باید مغرب قضا بشود. این که امام علیه السلام فرمود: عشاء را اتيان کند، مغرب را ترک کند، معلوم می‌شود که این اداء است. صلاة مغرب و قنش تمام شده، چون به اندازه چهار رکعت مانده، وقت مغرب تمام شده قضا شده است، و لکن صلاة عشاء اداء است، لذا ترتیب معتبر نیست. چون یکی اداء است و دیگری (مغرب) قضا است. در ما نحن فيه این صحیحه مبارکه دلالت می‌کند وقتی که وقت صلاتین مترتبین ضیق شد و به آخر وقت رسید، فقط یکی از آنها کافی است و باید دومی اتيان بشود.

علی هذا الاصل اگر کسی در آن تقسیمی که می‌گفتیم مناقشه کند که آن تقسیط درست نیست، این صحیحه دلالت می‌کند. در این حکم احتمال فرق بین ظهرین و عشاءین نیست.

صحیحه ابی بصیر^(۱) هم همینطور است: «وعنه» یعنی شیخ باسناده عن الحسين بن سعيد «عن حماد بن عيسى، عن شعيب» ابرفوثی است «عن ابی بصير، عن ابی عبد الله علیه السلام، قال: ان نام رجل و لم یصل صلاة المغرب و العشاء أو نسی فان استیقف قبل الفجر قدر ما یصلیهما» به قدری که هر دو را بخواند «فلیصلهما» هر دو را می‌خواند.

یعنی به اندازه هفت رکعت وقت داشته باشد، مراد این است. نه به اندازه چهار رکعت که سه رکعت مال مغرب و یک رکعت مال عشاء بشود. گفتیم: قاعده «من ادرك» در وقت اختیاری جاری می‌شود. این وقت، وقت اضطراری است که قاعده «من ادرك» جایز نیست. چون ظهور خطابات این است وقتی که شرطی موضوع حکم شد، ظهورش در آن شرط اختیاری است. مثلاً قبله، یک موقع، اختیاری است و یک موقع هم اضطراری است، عندالجهل، بین المشرق و المغرب قبله است. این که در روایات وارد شده است که شخص متخلى «لا تستقبل القبلة و لا تستدبرها» یعنی قبله اختیاری را نمی‌تواند مستقبل بشود. و الا اگر توالش بین مشرق و مغرب است، گفتیم: عیب ندارد. چرا؟ چون ظاهر خطاب آن قبله اختیاری است. ظهور وقت هم در وقت اختیاری است.

روایتش در باب صلاة غداة است «من ادرك من الغداة ركعة قبل طلوع الشمس فقد ادركها»، «من ادرك ركعة من الفجر قبل طلوع الشمس» یعنی قبل از طلوع شمس آن رکعت را درک کرد و وقت اختیاری بود. طلوع شمس وقت اختیاری است. روایت در آنجا وارد است و قاعده «من ادرك» هم منصرف به وقت اختیاری است، مدرک این قاعده در وقت اختیاری است، لذا وقت اضطراری را نمی‌گیرد. لذا اگر به اندازه هفت رکعت باقی ماند، صلاة مغرب و عشاء را می‌خواند. اما اگر کمتر از هفت رکعت باقی ماند، صلاة مغرب قضا شده است، باید صلاة عشاء را اتیان کند.

وظيفة مكلف در صورت زوال عذر در اثنای وقت

(عروه ج ۱ ص ۵۳۷. مسألة ۱۶): «إذا ارتفع العذر في أثناء الوقت المشترك بمقدار صلاة واحدة ثم حدث ثانياً كما في الاغماء و الجنون الادواري فهل يجب الاتيان بالاولى او الثانية او يتخير وجوه». در ما نحن فيه این معنا را فهمیدیم: وقتی در صلاتین مترتبتین از وقت اختیاری به مقدار یک صلاة باشد، صلاة ثانی خوانده می‌شود. یعنی صلاة اولی قضا می‌شود. این در آخر وقت است، اما در ما نحن فيه اگر این حالت در اثناء وقت شد، مثلاً شخصی در اول وقت مغمی علیه بود، در اثناء وقت اغما از او بر طرف شد، آخر وقت باشد حکمش این

است که اگر قبل از غروب شمس می‌تواند، باید دو صلاة را اتیان کند. ولی اگر نتواند الا یکی را اتیان کند باید صلاة دومی را اتیان کند. اما اگر این زوال عذر از تکلیف که مانع تکلیف است، در اثناء وقت زایل شد، مثل این که شخصی مغمی علیه بود، در نصف روز بیدار شد و به حالت اول برگشت، یا جنون ادواری داشت، در اثناء خوب شد، اما به هوش آمدنش موقتی است، فتره است، قبل از غروب شمس، دوباره این جنون عارض می‌شود، یا اغمی برایش عارض می‌شود، دوباره مانع بر می‌گردد. اگر آن فتره سعه داشته باشد که هم صلاة ظهر را و هم صلاة عصر را بخواند، هر دو را بخواند. یا می‌تواند هم مغرب را بخواند هم عشاء را، هر دو را اتیان بکند.

اما اگر نمی‌تواند بیشتر از یک صلاة را بخواند، فتره‌ای اغما از او زایل شد، یا فتره‌ای به عقل برگشت، افاقه حاصل شد که یک صلاة می‌تواند بخواند، یا ظهر یا عصر، یا مغرب یا عشاء، دو تا را نمی‌تواند اتیان کند، یعنی دوباره جنون یا اغما بر می‌گردد. این که گفتیم: صلاة دومی مقدم می‌شود، در آخر وقت بود. اما اگر این فتره در وقت مشترک که اثناء روز است، بشود، بین زوال شمس و قبل از غروب اتفاق افتاده است، ایشان می‌گویند: صلاة اول را بخواند که صلاة ظهر است، یا صلاة دومی را بخواند، یا مخیر است، هر کدام را خواست بخواند، یا ظهر یا عصر، یا مغرب یا عشاء. سابقاً گفته بود: مخیر است هر کدام را خواست می‌تواند بخواند. آنجا گفتیم: باید صلاة اولی را بخواند. صلاة عصر یک شرطی دارد و آن این است که باید بعد از ظهر واقع بشود و اگر عمل مشروط به شرطی باشد و شرطیت آن عمل عند عدم التمكن ساقط نشود، لازمه‌اش این است که تکلیف به آن عمل ساقط بشود؛ مثل طهارت از حدث که نسبت به صلاة شرطیت مطلقه دارد.

شخصی الان نمی‌تواند وضو یا تیمم کند، در هواپیما است، نه خاکی است که تیمم کند و فرض کنید آب هم نیست که وضو بگیرد، یا نمی‌گذارند آب را مصرف کند، این متمکن نیست. گفتیم: اگر این شخص از حین دخول وقت تا حین خروج وقت از صرف وجود مع الطهارة متمکن نیست، تکلیف صلاتی ساقط است، اداء ساقط می‌شود. او فاقد الطهورین یعنی طهور مائی و طهور ترابی است لذا اداء ساقط است، ولكن مکلف به قضا

است. مثل اینکه «من نام عن صلاة او صلاحها بغير طهور» معلوم می‌شود صلاتی که بلا طهور شد، قضا دارد، در ما نحن فيه صلاة بلا طهور فایده‌ای نداشت، باید قضا کند. آنجا منصوص است. فاقد طهورین مکلف به قضا است دون الاداء.

اگر شرطیت مطلقه باشد، مقتضای اطلاق شرطیت سقوط تکلیف به مشروط است. باید تکلیف از مشروط ساقط بشود. علی هذا می‌گفتیم: وقتی در اثناء، مجنون آفاقه پیدا کرد طوری که یک صلاة بیشتر نمی‌تواند بخواند، صلاة ظهر شرطی ندارد، ولکن صلاة عصر مشروط است که باید بعد از ظهر واقع شود. این شرط متعذر است، نمی‌تواند صلاة عصر را بعد از ظهر بخواند. چون اگر صلاة ظهر را خواند، جنون طریان می‌کند، دوباره اغما بر می‌گردد. این متمکن نیست صلاة عصر را با شرط اتیان کند. گفتیم: دلیل نداریم که این شرط در اینها ساقط است. این روایاتی که می‌گفت: «الآن هذه قبل هذه» مفادش این است که باید صلاة عصر بعد از صلاة ظهر اتیان شود، در این صورت ما دلیل نداریم که شرطیت از عصر - که باید بعد از ظهر باشد - ساقط است. لذا مقتضایش این است که مکلف به صلاة عصر نیست. چون نمی‌تواند صلاة عصر را با شرط اتیان کند. اما نسبت به صلاة ظهر «اذا زالت الشمس وجبت الصلاتین» یعنی صلاة ظهر شرطی ندارد، اطلاقش اقتضا می‌کند که صلاة ظهر را باید اتیان کند. لذا در مانحن فيه مقتضای خطابات وجوب الصلاة، که صلاة بر هر مکلفی واجب مستقل است، صلاة ظهر یک واجب مستقل است بر هر مکلف، صلاة عصر هم واجب مستقل دیگری است. متنها صلاة عصر مشروط است به اینکه باید بعد از صلاة ظهر واقع شود، صلاة ظهر مشروط نیست. تکلیف او را می‌تواند امثال کند، شرطی هم ندارد، لذا گفتیم: مقتضای قاعده تعیین الاولى است.

این که می‌بینید اکثر فقها در کلام صاحب عروه تعلیقه زده‌اند که «الاقوی تعیین الاول» یعنی باید صلاة ظهر را اتیان کند، سرش این است که صلاة عصر مشروط به شرط است. در مسأله آخر وقت اینطور نبود، صلاة ظهر، یا صلاة مغرب قضا شده بود، وقتی که ادا شد، صلاة عصر اداء است مشروط نیست که قبل از او صلاة قضایی اتیان بشود. باید صلاة ادائی قبل از عصر اتیان شود، آنجا شرطیت نبود می‌گفتیم: صلاة عصر را بیاورد، اما

در ما نحن فيه دلیلی بر سقوط شرطیت نیست، مقتضای اطلاق دلیل شرطیت این است که مکلف به صلاة عصر نیست، اطلاق شرطیت اقتضا می کند که تکلیف از مشروط ساقط بشود. بدانجهت تکلیف به صلاة ظهر می ماند.

صحت نماز قبل از بلوغ و عدم اعاده آن بعد از بلوغ

(عروه ج ۱ ص ۵۳۷، مسأله ۱۷): «اذا بلغ الصبی فی اثناء الوقت وجب علیه الصلاة اذا ادرك مقدار رکعة او ازید، ولو صلی قبل البلوغ ثم بلغ فی اثناء الوقت فالاقوی کفایتها و عدم وجوب اعادتها وان كان احوط، وكذا الحال لو بلغ فی اثناء الصلاة».

صاحب عروه (ره) در مسأله صبی عنوان می کند: صبی مادامی که صبی است، الزامی در باره او برای اتیان صلاة نیست. اکثر آنهایی که خصوصاً مراهق هستند، نزدیک به بلوغ هستند، اکثر اطفال مؤمنین صلاة را اتیان می کنند. فرض کنید صبی اول وقت بعد از اینکه ظهر و عصر شد، صلاة ظهر و عصر را خواند، بعد اتفاقاً نگاه کردند به قرآنی، یا صبی خودش نگاه می کرد به قرآنی که در او تاریخ تولدش را به طور صحیح نوشته بودند، حساب کرد که من پانزده سال قمری را تمام کنم بالغ می شوم - پانزده سال باید قمری بشود، شمسی حساب نمی شود - این هم که معروف است رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «ان اکثر اعمار امتی بین ستین و سبعین» همان سنه قمری است. لذا این شخص دید که من یک ساعت دیگر بالغ می شوم، پانزده سالش را تمام می کند. اگر این صبی صلاة ظهر و عصر را خوانده است، بعد از اینکه دو ساعت گذشت بالغ شد، آیا این را اعاده کند؟ در مسأله حج همینطور است، اگر صبی قبل از اینکه بالغ بشود، از اول خیلی مال به او رسیده است، قبل از بلوغ حج رفته، حجش را قبل از بلوغ کرده، فایده ندارد، باید حجة الاسلام را بعد از بلوغ اتیان کند. آن حجی که قبل اتیان کرده است، موجب سقوط تکلیف نمی شود. اگر بعد از بلوغ مستطیع شد، باید حجة الاسلام را اتیان کند. در ما نحن فيه هم صلاة مثل حجة الاسلام است، صلاتی که قبل از بلوغ خوانده فایده ای ندارد، باید دو باره وضو بگیرد نماز ظهر و عصر را تکرار کند، یا اینکه اینجا مثل حجة الاسلام نیست؟ آن

صلاتی را که خوانده مکفی است؟ صاحب عروه (ره) می فرماید: اینجا مثل آنجا نیست. صبی صلاة ظهر و عصری را که قبلاً خوانده، مجزی است، تکرار بعد از بلوغ نمی خواهد. حتی ایشان می فرماید: اگر صلاة را شروع کرد، در اثناء صلاة بالغ شد، استیناف آن صلاة لازم نیست، همان صلاة را تمام کند کافی است.

اتحاد امر استحبابی و وجوبی در طلب، و تمایز آنها در اطلاق و تقیید

اما این که ایشان فرموده است «هو الصحيح لا اشکال فيه» بعد از این که بنا شد صلاتی را که صبی اتیان می کند، مطلوب شارع بشود، روایاتی وارد شده است در این که همانطوری که امر شرعی به بالغ برای صلاة شده است، صبی هم همینطور به صلاة امر شده است. غایت الامر، امر در صبی مشروعیت است، بمعنی الاستحباب است، ولكن در بالغین بنحو الالزام و الوجوب است. الزام و هكذا استحباب با هم حقیقت مختلفه نیستند، شارع که امر به فعلی کرد، این فعلی که متعلق امرش شده است، تارة شارع این طلب و این امر را مطلق می گذارد، امر، امر مطلق می شود، یعنی در مقام صدور این امر خودش قیدی ندارد، از او انتزاع وجوب می شود. کما اینکه در مقام اثبات هم امر بکند در خطاب، مطلق باشد، قیدی در آن خطاب یا در خطاب دیگر نیاید که اگر ترک کردی لا بأس، اینطور قیدی نیاید، از آن اطلاق امر انتزاع وجوب می شود.

این که می گویند: وجوب و استحباب انتزاعی است، یعنی آن طلبی که متعلق می شود، اگر آن طلب مطلق بماند، قیدی به او نرسد، نه در مقام ثبوت نه در مقام اثبات، از او انتزاع وجوب می شود، در مقام ثبوت و در مقام اثبات ایجاب است، اما اگر شارع قیدی بزند، اگر ترک کردی بر تو عقابی نیست، بر تو محذوری نیست، از او انتزاع استحباب می شود. لذا بما اینکه شارع یک طلب را مطلق گذاشت، یک طلب را مقید کرد، ترخیص داد، چون شارع حکیم است، و کارگزافی نمی کند، معلوم می شود که ملاک محبوبیت در او اقوی است، به نحوی که بر مکلف لازم است ملاک را استیفا کند، ملاکش ملزومه است، لذا ترخیص نداده است. این یکی اینطور نیست، ملاکش آنطور نیست، ترخیص داده

است. این از حکمت شارع استفاده می‌شود که کار گزارفی نمی‌کند، اما در ما نحن فیه وجوب و استحباب در ناحیه انشاء و طلب فرقی ندارد. روی این اساس همان صلاتی را که شارع از مکلفین خواسته، از صبی هم خواسته است، همان صلاة ظهری را که از بالغین خواسته، از صبی هم خواسته است. در یک شبانه روز بیشتر از پنج نماز نمی‌شود. همان پنج نمازی که از بالغین خواسته است، از صبی هم همان پنج نماز را خواسته است.

در باب «استحباب امر الصبیان بالصلاة لست سنین او سبع و وجوب الزامهم بها عند البلوغ» روایت علی بن جعفر^(۱) است و سندش تمام است «و عنه» شیخ (فده) نقل می‌کند به اسنادش از محمد بن علی بن محبوب، و محمد بن علی بن محبوب نقل می‌کند از «محمد بن احمد العلوی» شخص ثقه است «عن العمرکی» عمرکی بوفکی است «عن علی بن جعفر، عن اخیه موسی عنه، قال: سألته عن الغلام متى يجب عليه الصوم و الصلاة؟ قال: اذا راهق الحلم و عرف الصلاة و الصوم» وقتی صلاة و صوم را فهمید بر او واجب می‌شود، وجوب به معنای لغوی است یعنی ثبوت، در حقش صلاة نوشته می‌شود که مظلومیّت و مشروعیت است، نه وجوب به معنای اصطلاحی، که با استحباب هم می‌سازد. این را به کرات گفته‌ایم. لذا همان صلاتی را که خدا از مردم خواسته، آن صلاة بر صبی ثابت می‌شود و مشروع می‌شود. صبی اول ظهر، صلاة ظهر و عصرش را خواند، منتها وقتی که خواند، ترخیص در ترک داشت، می‌توانست نخواند. وقتی که بالغ شد، امر به صرف وجود طبیعی است، صرف وجود طبیعی بین الامرین مطلوب است، او صرف الوجوب را اتیان کرده است.

بدانجهت می‌گویند: امر به صرف الوجود ظاهرش این است که صرف الوجودی که نیست، موجودش کن، آن صرف الوجود را قبلاً موجود کرده است، لذا در ما نحن فیه جایی برای امر نمی‌ماند. منتها آن وقتی که بالغ نشده بود، ترخیص در ترک داشت که آن اصل صلاة را ترک کند، ولكن بعد از اینکه بالغ شد، نه، صلاة واجب شد، ترخیص در

۱- وسائل الشیعة، ج ۳ ابواب أعداد الفرائض...، باب ۳، ح ۳.

ترک ندارد. عصر هم همینطور است. وقتی رکعت اول را می‌خواند، چون صبی بود، شارع می‌گفت: می‌توانی این نماز را ترک کنی. ولكن وقتی بالغ شد، دیگر ترخیص ندارد و چون ترخیص ندارد باید تمام کند. استحباب و وجوب یک طلب است، فرقیان در ناحیه اطلاق و تقیید است، که قبلاً مطلق نبود، مقید بود، بقاء مطلق می‌شود قیدش می‌رود. بدانجهت در مانحن فیه مجزی می‌شود.

این مسأله هم قیاس به مسأله حج نمی‌شود. چون از روایات حج فرق ما بین حجة الاسلام و غیر حجة الاسلام استفاده می‌شود. مثلاً کسی که مستطیع نیست به حج می‌رود حج این شخص با حجة الاسلام هیچ فرقی ندارد همان حج تمتع را اتیان می‌کند فرق حجة الاسلام با غیر حجة الاسلام که دو تا حج هستند فرقیان از این ناحیه است حجتی که بعد از تمامیت شروط یعنی شروط الوجوب اتیان می‌شود او حجة الاسلام است و آنی که در آیه واجب است عیناً برای کل مستطیع، حجة الاسلام است بدانجهت آنی که قبلاً اتیان کرده است بعد از شروط نبود آن وقت بالغ نبود، آن حجة الاسلام نیست بدانجهت در مانحن فیه باید این حجة الاسلام را اتیان کند، او به جهت اوست لذا اگر ده دفعه هم صبی قبل از بلوغ حج اتیان کند، مجزی نمی‌شود فرق حجة الاسلام با غیر حجة الاسلام در آن شروط است ولكن بر خلاف صلاة ظهر، الا در واجب مستحب اختلافی در ناحیه وجوب و استحباب هم گفتیم از ناحیه صلاة نیست از ناحیه ترخیص است وجود و عدم ترخیص هیچ فرقی در مانحن فیه نمی‌کند.

پرسش

- ۱- حکم تقدّم صلاة عصر بر ظهر در صورت کفایت وقت برای یک نماز چیست؟
- ۲- در صورت زوال عذر در اثنای وقت و وظیفه چیست؟
- ۳- آیا نماز قبل از بلوغ صحیح است و اعاده آن بعد از بلوغ لازم است یا نه؟
- ۴- وجوه مشترک و تمایز امر استحبابی با امر وجوبی را بنویسید و توضیح دهید.
- ۵- اگر در اثنای وقت عذر زایل شود، وظیفه چیست؟